



«شاخه طوبی؛ نغمه های خون و جنون»

از سنگرتا شعر: روایت حماسی و دگردیسی
شگرف جانباز سرافراز، حاج محمود ژولیده

ناصر کاوه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِنَّمَا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ (١) فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ (٢) إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ (٣)





جانباز سرافراز حاج محمود ژولیده؛ حماسه‌سرای سنگر و قلم

حاج محمود ژولیده، رزمنده گردان خط‌شکن حنظله و جانباز ۷۰ درصد دفاع مقدس، پس از مجروحیت سنگین در شلمچه و فقدان چشم و پا، صندلی چرخ‌دار خود را به سنگری برای سرایش شعر آیینی، تربیت نسل انقلابی و جهاد تبیین بدل ساخت.

حماسه رزم و مدال جانبازی

رزم و بنیاد هیئت در خط مقدم

حضور در گردان حنظله لشکر ۲۷ و تأسیس هیئت «محبان‌المرتضی (ع)» در جبهه.

معراج شلمچه و جانبازی سنگین

نیل به فیض جانبازی با قطع پای راست، تخلیه چشم راست و آسیب شدید مفاصل.

تقدیم شهید در راه میهن

برادر شهید احمد ژولیده که در عملیات (آزادسازی خرمشهر) به شهادت رسید.

جهاد قلم و میراث ماندگار

تبدیل صندلی چرخ‌دار به منبر تبیین

تمرکز بر سرایش شعر آیینی و نوحه‌سرایی پس از خانه نشینی و جانبازی.

خلق دیوان فاخر «شاخه طوبی»

سرایش هزاران بیت شعر حماسی و ولایی در دفاع از آرمان‌های انقلابی.

سه دهه هم‌نفسی با پیرغلامان

همکاری ادبی گسترده و تأثیرگذار با حاج منصور ارضی و حضور در حسینیه ارک.



این کتاب تقدیم می‌شود

به ائمه معصومین (صلوات الله علیهم اجمعین)، امام خمینی (ره) ، امام شهید خامنه ای، شهدا از صدر اسلام تا شهدای رمضان و هرمز

... این اثر در شش پرده تماشایی، فرآیند دگرپرسی یک رزمنده شجاع به یک جانباز نغمه‌سرای استوار را واکاوی می‌کند. از نغمه‌های پاک نوجوانی تا تأسیس هیئت شورانگیز محبان‌المرتضی در بحبوحه جنگ، از سوختن در قتلگاه شلمچه تا همنشینی بیش از سه دهه‌ای و برادرانه با بلبل دلسوخته اهل بیت حاج منصور ارضی و در نهایت خلق دیوان فاخر «شاخه طوبی». این کتاب تنها یک زندگی‌نامه خطی و گزارشی نیست؛ بلکه مرآه‌ای است در اثبات این حقیقت که مداحی تراز اهل بیت، فراتر از حنجره و صوت زیبا، ریشه در بصیرت، جانبازی، درک مقتضیات سیاسی-اجتماعی و ایستادگی بر آرمان‌های مکتب علوی دارد. با تورق این صفحات، همراه با ناله‌های نیمه‌شب رزمندگان گردان حنظله و گردان میثم اشک می‌ریزیم و برپایمردی شیرمردی که روی چرخ‌های ویلچر ایستاده ماند، حاج محمود ژولیده درود می‌فرستیم.

«شاخه های طوبی، نغمه های خون و جنون»

ستایشگر اهل بیت، جانباز مداح، حاج محمود ژولیده

نویسنده : ناصرکاوه

هوش مصنوعی ، گرافیک و طراح : علی کربلایی

مشاور طرح ، رسانه و فضای مجازی : مهدی کاوه

ویراستار، تایپ و حروف نگار : نرگس کاوه

روابط عمومی و پشتیبانی: فاطمه عاقلی

قیمت: صلوات بر محمد و آل محمد(ص)

حاج محمود ژولیده؛ از معراج شلمچه تا سنگر قلم

تصویرسازی سیر زندگی، جانبازی حماسی و جهاد ادبی حاج محمود ژولیده و معرفی اثر ماندگار او «شاخه طوبی».

دوران دفاع مقدس



عهدبراری با شهید داوود عابدی و سرودن نوحه‌های خطشکن در گردان حنظله.



جانبازی سرافرازانه در سهراهی شهادت (۱۳۶۵)

قطع پای راست، تخلیه چشم راست و شکستگی ستون فقرات در عملیات کربلای ۵.

زمستان ۱۳۶۵
(عملیات کربلای ۵)
نبرد و جانبازی در
شلمچه

جهاد فرهنگی و رویش «شاخه طوبی» (پس از جانبازی)



تبدیل صندلی چرخ‌دار
به منبر جهاد تبیین

بیش از سه دهه هم‌نفسی با
حاج منصور ارضی و سرودن
سرودن اشعار بصیرت‌افزا.



گردآوری و خلق دیوان فاخر «شاخه طوبی»

گردآوری عصاره چهار دهه شعر آیینی،
حماسی و مراثی در دیوان جامع.



آیین رونمایی کتاب
یکشنبه، ۲۶ مهرماه ۱۴۰۵
(ساعت ۱۵ تا ۱۷)



محل برگزاری رونمایی
میدان فلسطین، سالن اجتماعات
سازمان تبلیغات اسلامی

فهرست مطالب

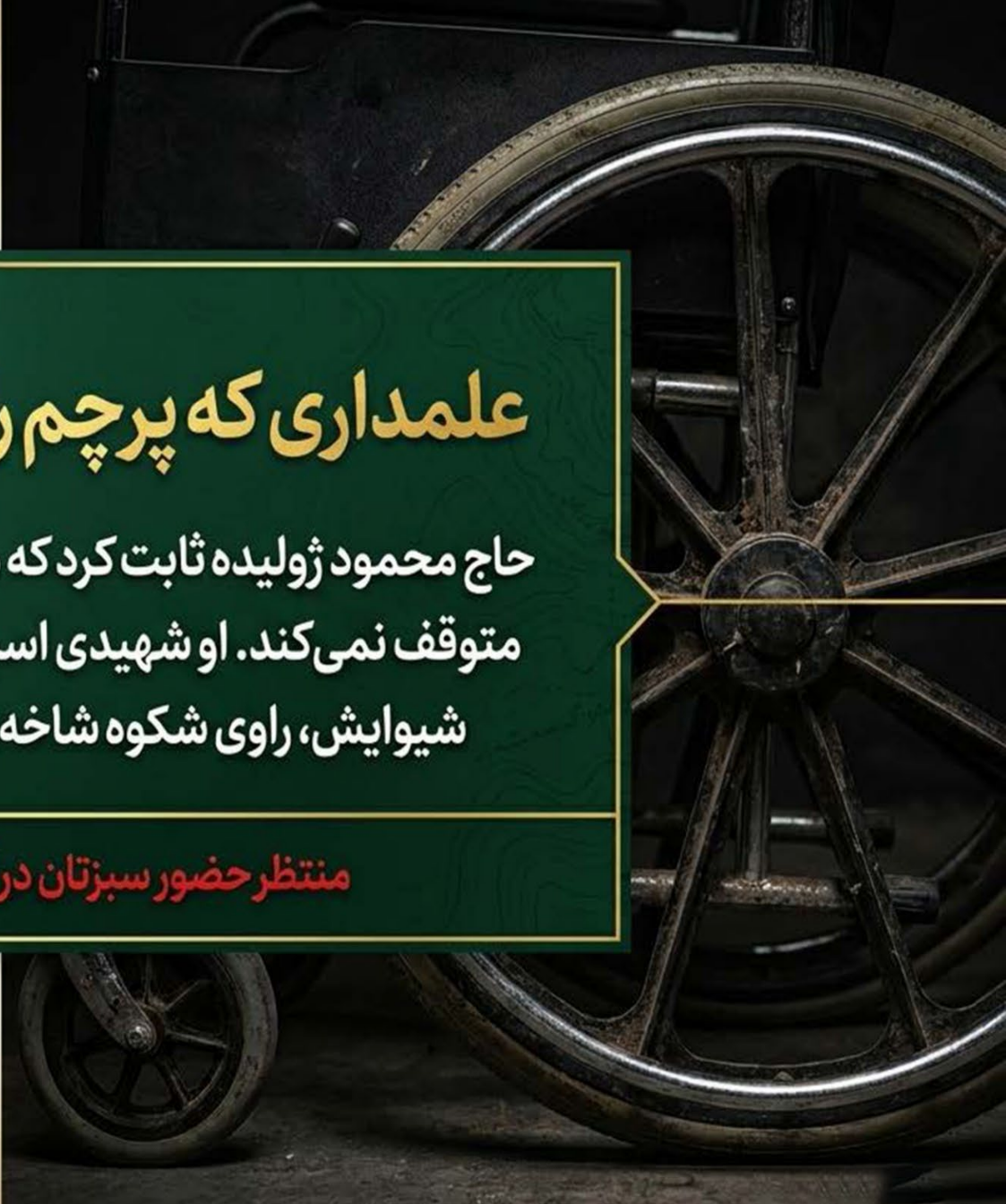
- مقدمه: حماسه سرای خلوت و جلوت؛ تلاقی خون، نوحه و کلمه/8
- فصل اول: کوچه باغ های جنوب شهر و ترنم نخستین زمزمه ها/11
- فصل دوم: پادگان دوکوهه، گردان حنظله و عهد خونین محبان المرتضی (ع)/14
- فصل سوم: سهرای شهادت؛ معراج شلمچه در آتش کربلای پنج/17
- فصل چهارم: تولد دوباره بر تخت جانبازی؛ سلاحی از جنس واژه/20
- فصل پنجم: سه دهه هم نفسی با حاج منصور ارضی و مکتب هیئت انقلابی/23
- فصل ششم: رویش «شاخه طوبی»؛ عصاره چهار دهه اشک و حماسه/26
- موخره: امتداد سرخ عاشورا؛ میراث ماندگار مجاهدت و مداحی بصیر/29
- سخن آخر: ایستاده بر بلندای ویلچر؛ وصیت دل سوختگان ولایت/32
- کتاب تصویری: بوم زنده حماسه و مرثیه/34



علمداری که پرچم را بر زمین نگذاشت

حاج محمود ژولیده ثابت کرد که محدودیت جسم، وسعت روح را متوقف نمی‌کند. او شهیدی است که ماند تا با صدای گرم و قلم شیوایش، راوی شکوه شاخه‌های طوبی در میان ما باشد.

منتظر حضور سبزتان در آیین رونمایی هستیم.



مقدمه: حماسه سرای خلوت و جلوت؛ تلاقی خون، نوحه و کلمه

تاریخ حماسه نگاری انقلاب اسلامی و هشت سال دفاع مقدس، روایتی صرف از صف آرایی آهن و آتش در برابر ایمان نیست؛ بلکه بازخوانی نغمه هایی است که جان رزمندگان را در هیاهوی خمپاره ها به بارگاه معنویت و خلوت اولیاءالله پیوند می داد. در این میان، پیوند وثیق شعر آیینی با میدان نبرد، پدیده ای شگرف و کم نظیر است که ریشه در سنت جاودان عاشورا دارد.

چهره های انگشت شماری توانسته اند در هر دو ساحت رزم بی امان و مرثیه سرایی سوزناک به کمال برسند و سرگذشت جانباز سرافراز و شاعر دل سوخته، حاج محمود ژولیده، تمثیل حی و حاضر این پیوند قدسی است.

او رزمنده ای است که ابتدا باروت و گلوله را در قامت پیشمرگ گردان حنظله زیست و سپس با بذل اعضای تن خویش در شلمچه، جوهر قلمش را از سرچشمه خون سرخ خود سیراب ساخت.

کتاب حاضر، بازآفرینی داستانی و معرفتی سرگذشت مردی است که جنگ برای او در زمستان ۱۳۶۵ و با قطع یک پا و نابودی چشم راست به پایان نرسید، بلکه صندلی چرخ دارش سنگری نوین شد تا واژه ها را همچون گلوله هایی آتشین در مصاف با نفاق، تزویر و غفلت زمانه به کار گیرد.

ژولیده در خطه جنوب شهر تهران، در میان کوچه های خاکی و آکنده از عطر هیئت های اصیل بازار و پامناز قد کشید. پای منبر پیر غلامانی چون حاج احمد صالح، شاه حسین بهاری و اکبر ناظم نفس کشید و روح لطیفش خیلی زودتر از آن که پای در معرکه نبرد گذارد، با وزن، قافیه و مرثیه مأنوس شد. اما آنچه به اشعار او حیاتی ابدی بخشید، عبور از کوره گدازان جبهه ها، همسنگری با شهیدان و الامقامی چون داوود عابدی و مجید ابوطالبی و تنفس در هوای معنوی دوکوهه بود.

این اثر در شش پرده تماشایی، فرآیند دگردهایی یک رزمنده شجاع به یک جانباز نغمه سرای استوار را واکاوی می کند. از نغمه های پاک نوجوانی تا تأسیس هیئت شورانگیز محبان المرتضی در بحبوحه جنگ، از سوختن در قتلگاه شلمچه تا همنشینی بیش از سه دهه ای و برادرانه با بلبل دلسوخته اهل بیت حاج منصور ارضی و در نهایت خلق دیوان فاخر «شاخه طوبی».

این کتاب تنها یک زندگی نامه خطی و گزارشی نیست؛ بلکه مرام نامه ای است در اثبات این حقیقت که مداحی تراز اهل بیت، فراتر از حنجره و صوت زیبا، ریشه در بصیرت، جانبازی، درک مقتضیات سیاسی-اجتماعی و ایستادگی بر آرمان های مکتب علوی دارد. با توریق این صفحات، همراه با ناله های نیمه شب رزمندگان گردان حنظله و گردان میثم اشک می ریزیم و بر پایمردی شیرمردی که روی چرخ های ویلچر ایستاده ماند، حاج محمود ژولیده درود می فرستیم.



کوچه باغ های جنوب شهر

پرورش در پامنار و سرچشمه،
جذب نغمه های خالص و
شاگردی پیرغلامان اصیل.

نخستین زمزمه ها (۱۸ سالگی)

بیدار شدن قریحه شعری؛
سرودن اولین منظومه موزون در
بدرقه مادر به سفر حج.

پادگان دوکوهه

عزیمت به لشکر ۲۷ محمد رسول
الله (ص) جهت مشق مرثیه و
مداحی زیر باران گلوله.

فصل اول: کوچه‌باغ‌های جنوب شهر و ترنم نخستین زمزمه‌ها

طهران در سال ۱۳۴۱ هنوز حال‌وهوای سنتی و کوچه‌های آشتی‌کنانش را حفظ کرده بود. در محلات جنوبی و مجاور بازار بزرگ، صدای اذان مسجد جامع با نوای زنگ زورخانه‌ها و بوی عطر گلاب تکایا می‌آمیخت. محمود در چنین خاکی چشم به جهان گشود؛ در خانواده‌ای مؤمن و بی‌تکلف که تاروپود وجودشان با روضه سیدالشهدا گره خورده بود. پدر، کارگری شریف و اهل حلال و حرام بود و مادر، زنی متدین که تمام آرزویش در وقف فرزندان در رکاب خاندان عصمت و طهارت خلاصه می‌شد. در آن سال‌ها، محله‌های سرچشمه، امامزاده یحیی و پامنار، کانون پرورش نفس‌های قدسی مداحان کهنه‌کاری بود که مرثیه را نه شغلی برای ارتزاق، بلکه امانتی الهی و سلوکی عرفانی می‌شمردند.

محمود خردسال با دست‌های کوچک در دست پدر، پای ثابت روضه‌های صبحگاهی و چهارپایه‌خوانی‌های ماه محرم بود. او ساعت‌ها محو طنین سوزناک حاج احمد صالح، متانت شاه‌حسین بهاری، شیدایی حاج اکبر ناظم و نوحه‌های عمیق حاج مهدی خرازی می‌شد. نغمه‌ها پیش از آن‌که در گوشش بنشینند، در جانش رسوب می‌کردند. در دوران نوجوانی، همنشینی با استادان فن، ذوق شاعری و نغمه‌سرایی را در ضمیر ناخودآگاهش بیدار کرد. محمود از نوجوانی مداحی را در هیئت‌های محلی و پایگاه‌های بسیج آغاز نمود؛ صدایی رسا، گیرا و از بن دندان برآمده داشت که خیلی زود توجه بزرگان را جلب کرد.

اما جرقه شاعری زمانی زده شد که او در آستانه ۱۸ سالگی قرار گرفت. هنگامی که والده مکرماهش قصد سفر حج ابراهیمی را داشت، دلتنگی عمیق فرزند و اشتیاق دیدار کعبه در جانش طغیان کرد و نخستین منظومه موزون و چندبیتی خود را در بدرقه مادر سرود؛ بیانی ساده اما لبریز از احساس پاک. پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی، روح ناآرام محمود که همواره در پی افق‌های بلندتر می‌گشت، در تشکل‌های انقلابی و مسجد محله جای گرفت.

او شعر و نوحه را ابزاری برای ابراز سرسپردگی به نهضت امام خمینی می‌دید.

هنوز طعم شیرین جوانی را به تمامی نچشیده بود که غرش توپ‌های ارتش متجاوز بعث، آرامش مرزهای ایران را درید.

دیگر ماندن در کوچه پس‌کوچه‌های تهران برای جوانی که خون حماسه در رگ‌هایش می‌جوشید، غیرممکن بود.

محمود با کوله‌باری از شور انقلابی، دلی آکنده از مهر اباعبدالله و دفتری از اشعار آغازین، بار سفر بست تا مرثیه‌هایی را که پیش‌تر در فضای امن حسینی‌ها می‌خواند، در خطوط مقدم نبرد و زیر باران گلوله‌ها مشق کند؛ آغازی بر هجرتی بی‌پایان به سوی نور.

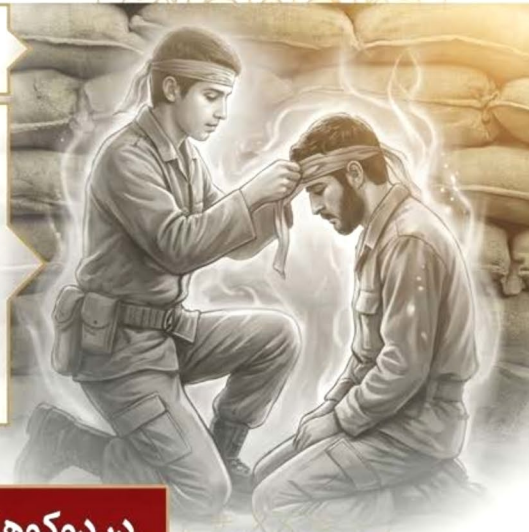
دوکوهه و تأسیس هیئت در دل گردان حنظل

پیمان خونین

لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص).
یکشنبه شبها، قرائت زیارت
امین الله در تاریکی مطلق
چادرها.

شهید داوود عابدی:
«محمود جان، شعر تو تیربار
گیربار گردان ماست؛
نخواب، بنویس و بخوان».

در دوکوهه، شعر از یک صنعت ادبی به سلاحی استراتژیک
برای زدودن ترس در معبرهای مین تبدیل شد.



فصل دوم: پادگان دوکوهه، گردان حنظله و عهد خونین محبان المرتضی (ع)

پادگان دوکوهه در اندیمشک، میعادگاه فرشتگان زمینی بود؛ سرزمینی تفدیده از خاک و آفتاب که سیمان ساختمان های نیمه کاره اش با مناجات های شبانه رزمندگان صیقل خورده بود.

محمود ژولیده با ورود به لشکر ۲۷ محمد رسول الله (ص) و استقرار در گردان خطشکن حنظله، گمشده روحی خود را بازیافت. در گردان حنظله، فضا سنگین از حضور مردانی بود که دنیا را طلاق داده بودند. آنجا پیوندی آسمانی میان محمود و جوانمردی مخلص به نام شهید داوود عابدی شکل گرفت. داوود، تندیس خلوص و بصیرت بود و محمود، صاحب نوایی که دل های سنگ را ذوب می کرد.

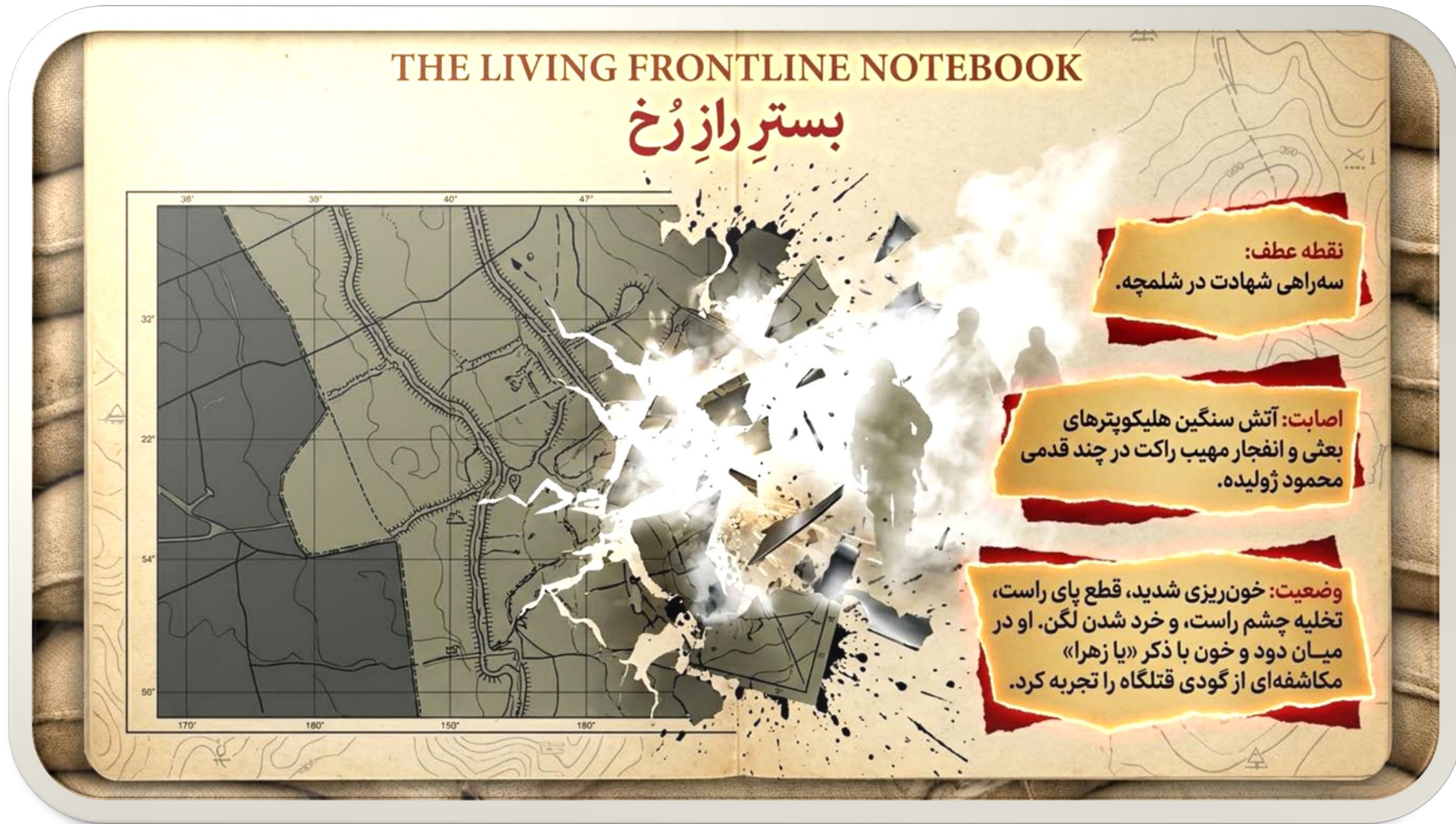
آن دو در شبی از شب های پرتهاپ جبهه، در گوشه خلوت یکی از چادرهای گردان، عهده ابدی بستند: برپایی پایگاهی معنوی که جان بچه ها را قبل از هر عملیات با ولایت امیرالمؤمنین (ع) پیوند بزند.

این گونه بود که هیئت نام آشنای «محبان المرتضی (ع)» در دل گردان حنظله متولد شد. برنامه ای بدیع طراحی کردند؛ یکشنبه شب ها که در ایام هفته منسوب به مولا علی (ع) و حضرت زهرا (س) است، به قرائت زیارت امین الله و عزاداری اختصاص یافت.

در آن دوران، نوارهای کاست سخنرانی‌ها و مناجات‌های حاج منصور ارضی که تازه در جبهه دست‌به‌دست می‌شد، روح تازه‌ای به این محفل می‌دمید. محمود ژولیده با الهام از آن نغمه‌ها و با روحیه‌ای برآمده از آتش سنگرها، نوحه مشهور «حسین جان، حسین جان» را دم گرفت. رزمندگان گردان در تاریکی مطلق چادرها چنان بر سر و سینه می‌کوفتند که گویی در کربلای سال ۶۱ هجری گرداگرد خیمه‌های سوخته می‌دوند. این هیئت تنها مجلس اشک نبود، بلکه کارگاه شجاعت و پایداری به شمار می‌رفت. اشعار محمود در همین محافل صیقل می‌خورد. او نوحه‌های شب عملیات را نه بر اساس صنایع ادبی پیچیده، بلکه بر اساس تپش قلب بچه‌های بسیجی می‌سرود؛ سروده‌هایی که در معبرهای مین زمزمه می‌شد و ترس را از چشم شیران حنظله می‌زدود.

داوود عابدی همواره به محمود می‌گفت: «محمود جان، شعر تو تیربار گردان ماست؛ خواب، بنویس و بخوان».

شهادت داوود عابدی و دیگر یاران غار در عملیات‌های پیاپی، داغی سنگین بر قلب ژولیده نشانده، اما او عهد بست که بیرق هیئت محبان‌المرتضی را حتی اگر دست و پایی برایش نماند، برافراشته نگه دارد. دوکوهه برای محمود مکتبی شد که در آن فهمید روضه خوانی حقیقی، بذل جان است و گریستن بر سیدالشهدا، شجاعت فداکاری می‌آورد؛ معرفتی که به زودی در آزمونی هولناک به محک کشیده شد.



فصل سوم: سهراهی شهادت؛ معراج شلمچه در آتش کربلای ۵

زمستان سال ۱۳۶۵ در تقویم جنگ به نام حماسه جاودان «کربلای ۵» ثبت شده است؛ معركةای که در آن زمین و آسمان شلمچه به دوزخی از آهن گداخته و دود تبدیل شده بود. ارتش عراق با نفوذناپذیرترین استحکامات بتنی و کانالهای پرورش ماهی، سدی پولادین در برابر رزمندگان اسلام ساخته بود. گردانهای خطشکن لشکر ۲۷، از جمله میثم، مأموریت داشتند تا از آبگرفتگیها و کانالهای مرگبار عبور کنند. در آن روزهای پر آشوب، محمود ژولیده که بارها ترکشهای ریز و درشت را در عملیاتهای پیشین چشیده بود، با روحیه ای مضاعف در قلب نبرد حضور داشت. بوی باروت، فریاد یازهرای بی سیمچیها و پیکرهای مطهری که در باتلاقها آرام گرفته بودند، شلمچه را به کربلایی مجسم بدل کرده بود.

محمود و همزمانش به نقطه ای سرنوشت ساز رسیدند که بعدها به «سهراهی شهادت» نامور شد؛ باریکه ای که زیر آتش مستقیم توپخانه، دوشکاها و هلیکوپترهای رزمی ارتش بعث قرار داشت.

بالگردهای توپدار دشمن بر فراز منطقه ظاهر شدند و هر جنبنده ای را با راکت و مسلسل های سنگین زیر آتش گرفتند. زمین زیر پای دلاوران میثم می لرزید. در لحظه ای سرنوشت ساز، غرش انفجاری مهیب فضا را شکافت.

راکتی درست در چند قدمی محمود به زمین اصابت کرد. حرارت سوزان انفجار، موج خردکننده هوا و بارانی از ترکش های سرخ رنگ، کالبد او را در بر گرفت. ترکش های برنده، پای راست او را تا بیخ ران قطع کردند؛ کاسه چشم راستش با برخورد قطعه ای فلز گداخته متلاشی شد و امواج سهمگین انفجار، استخوان های لگن و ستون فقراتش را خرد کرد.

زمین از خون گرم این مداح رزمنده گلگون شد. در آن لحظات هولناک که میان مرگ و زندگی فاصله ای نبود، محمود بی هوش نشد؛ او در مکاشفه ای شگفت انگیز، خود را در گودی قتلگاه حس می کرد. نای نفس کشیدن نداشت، اما با همان پلک باقی مانده و لبان خشکیده، نام عمه سادات حضرت زینب (س) را زمزمه می کرد.

همرزمانش با فداکاری پیکر نیمه جان و غرقه به خون او را از زیر رگبار بیرون کشیدند. در بیمارستان صحرایی علی بن ابی طالب، پزشکان امیدی به زنده ماندنش نداشتند؛ مفاصل پایش از هم پاشیده بود، چشم راستش را تخلیه کردند و پزشکان برای حفظ جانش، استخوان های باقی مانده را پلاتین پیچ کردند. شهادت برادرش احمد در روزهای فتح خرمشهر و دعای همیشگی مادر برای شهادت یا جانبازی سربلند، در شلمچه محقق شده بود. **محمود از معراج خون باز می گشت، اما این بار نه با دو پا بر روی زمین، بلکه با بال های سوخته جانبازی.**

تولد دوباره بر تختی سپید: واژه‌هایی از جنس خون



دردهای فلج‌کننده عصبی و
مفاصل پلاتین پیچ شده.
پذیرش حصار تخت.



کاغذ مچاله بر روی سینه مجروح؛
وقتی پای برای دویدن نبود،
قریحه شعری فوران کرد.



تبدیل مستقیم دردهای جسمانی
به استعاره‌های جانسوز روضه
(سوزش جراحات = روضه تاختن
اسب‌ها بر پیکر شهدا).

فصل چهارم: تولد دوباره بر تخت جانبازی؛ سلاحی از جنس واژه

فصل تازه حیات محمود ژولیده بر روی تختی سفید در بیمارستان های اهواز و تهران آغاز شد؛ دورانی طاقت فرسا از جراحی های پیاپی، دردهای فلج کننده عصبی و خستگی مفرط جسمانی.

پای راستی که دیگر نبود، چشمی که روشنایی اش را در ازای نور بصیرت به خاک شلمچه بخشیده بود و مفاصل فیکس شده ای که حرکت را به کابوسی دردناک بدل می کرد. برای جوانی پرشور و پرتحرک که دشت های خوزستان را درمی نوردید، پذیرش حصار تخت و در نهایت نشستن دائمی روی صندلی چرخ دار، جهادی اکبر بود. اما ژولیده اهل تسلیم نبود.

او در خلوت شب های کشدار بیمارستان، وقتی ناله های مجروحان دیگر به آسمان می رفت، با خدای خویش خلوت کرد و دریافت که اگر خداوند پایی برای دویدن و چشمی برای دیدن مادی از او ستانده، در عوض پنجره های دل و جوشش قریحه شعری بی پایان را به او ارزانی داشته است.

او قلم را در دست فشرد. کاغذی مچاله بر روی سینه مجروحش نهاد و آغاز به سرودن کرد. دیگر نمی توانست مانند روزهای رزم، ساعت ها بر سر پا بایستد و میان داربست هیئت ها میدان داری کند، اما می توانست مغز و روح شعر هیئت را بسازد.

دردهایی که بر استخوان و گوشت تنش تیر می کشید، مستقیماً به استعاره ها و مرثیاتی جانسوز برای مصائب سیدالشهدا بدل می شد. وقتی از سوزش جراحات بی تاب می شد، روضه تاختن اسب ها بر پیکر شهدای کربلا را می سرود و با هر قطره اشکی که از تک چشمش فرو می غلتید، بیتی متولد می شد. ترخیص از بیمارستان و نشستن بر ویلچر، نه آغاز خانه نشینی، بلکه بازگشت پر صلابت به جامعه بود. محمود بلافاصله شعله هیئت محبان المرتضی (ع) را این بار در پایتخت برافروخت. بسیجیان ولوطی ها و مشتی ها و بازماندگان گردان میثم، گرد صندلی چرخ دارش حلقه زدند. جلسات یکشنبه شب های محبان المرتضی (ع) با همان شور دوکوهه در منازل رزمندگان و حسینیه های جنوب تهران از سر گرفته شد. ژولیده بر روی ویلچر می نشست و با شعرش و حاج حسین سازوربا مداخی اش دیگران را به آتش می کشیدند.

سروده های این دوره او لبریز از شکوه های عرفانی، یاد یاران شهید و تبیین خط ولایت بود. او دریافت که صندلی چرخ دارش، منبری بلندتر از هر جایگاه دیگر است؛ منبری که با خون خود آن را تطهیر کرده بود. سلاح حاج محمود تغییر یافته بود؛ اگر دیروز کلاشینکف به دست داشت، امروز هر غزل و قصیده اش سنگری را فتح می کرد و جوانان پس از جنگ را از منجلاب فراموشی و نیازدگی به شاهراه حقیقت و ایثار سوق می داد؛ تولدی دوباره که آغازی بر درخشش ادبی او شد.



فصل پنجم: سه دهه هم‌نفسی با حاج منصور ارضی و مکتب هیئت انقلابی

پس از دوران دفاع مقدس و آغاز دهه هفتاد، جغرافیای فرهنگی کشور دستخوش تغییرات شگرفی شد و خطر تهاجم فرهنگی و مسخ ارزش‌های جبهه، دغدغه‌مندان را نگران ساخت. در این هنگامه، سنگر مسجد ارک تهران و حسینیه صنف لباس‌فروشان با علم‌داری حاج منصور ارضی، به دژ تسخیرناپذیر حزب‌الله و کانون تربیت نسلی نوین از جوانان انقلابی تبدیل شد.

پیوند دیرین محمود ژولیده با حاج منصور که ریشه در سال‌های ۶۱ و ایام دفاع مقدس داشت، در این برهه به همکاری ادبی و معرفتی عمیقی فرا روید که بیش از سه دهه امتداد یافت. حاج منصور ارضی، صدای رسا و حنجره سوخته انقلاب بود و برای خطشکنی در عرصه‌های مختلف، نیازمند اشعاری بود که واجد صلابت حماسی، لطافت روضه و صراحت سیاسی-اجتماعی باشد؛ نیازی که در چشمه قریحه جوشان ژولیده پاسخی شایسته یافت.

محمود ژولیده به یکی از نزدیک‌ترین همراهان، مشاوران و شعرای حلقه اول حاج منصور بدل شد. بسیاری از مناجات‌های سحرگاهان ماه مبارک رمضان در مسجد ارک و نوحه‌های روزهای شورانگیز مسلمیه، ایام محرم و ایام فاطمیه، دست‌پخت شب‌زنده‌داری‌های محمود بر روی صندلی چرخ‌دارش بود.

ژولیده در مکتب حاج منصور آموخت که هیئت نمی‌تواند نسبت به درد معیشت محرومان، مفاسد اقتصادی، نفاق سیاسی و خطرات پیش‌روی ولایت بی‌تفاوت باشد. از همین رو، اشعار او از مرز روضه‌های صرف فراتر رفت و به بیانیه‌هایی حماسی در دفاع از ولایت فقیه، تجلیل از مقاومت منطقه‌ای، حمایت از مدافعان حرم و مبارزه با اشرافی‌گری تبدیل شد. حاج منصور نیز با ارادت به مقام جانبازی محمود، سروده‌های او را با اشک و سوزی خاص فریاد می‌زد.

هم‌نفسی این دو، مکتبی نوین در ستایشگری اهل‌بیت پایه‌گذاری کرد که در آن «اشک» مقدمه «قیام» و «روضه» مایه «بصیرت» بود. ژولیده هرگز به شاعری سفارشی‌نویس تقلیل نیافت؛ او با صلابت یک رزمنده، در برابر انحرافات مداحی‌های مدرن، سبک‌های وارداتی سخیف و ترویج تشیع درباری و انگلیسی‌ایستاد. او تأکید داشت که مداح تراز، باید خود شاعر باشد یا با شعر فاخر مأنوس گردد تا بتواند بار سنگین پیام عاشورا را به درستی به دوش بکشد. بیش از ۳۰ سال زانو زدن در محضر این پیر غلام حسینی، ژولیده را به استوانه‌ای تزلزل‌ناپذیر در شعر آیینی و نوحه‌سرایی پایتخت بدل ساخت؛ مجاهدی که کلامش در زبان حاج منصور، آتش به خرمن غفلت‌ها می‌زد و چراغ امید را در دل خیل جوانان مؤمن روشن نگاه می‌داشت.



فصل ششم: رویش «شاخه طوبی»؛ عصاره چهار دهه اشک و حماسه

سروده های محمود ژولیده در طول بیش از چهار دهه، برگه های پراکنده ای بود در دست ذاکران، دفاتر خاکی جبهه و آرشیو مداحان برجسته کشور. اما احساس نیاز شدید به الگودهی در حوزه شعر متعهد آیینی و ثبت این میراث گرانسنگ، او را بر آن داشت تا عصاره عمری سوختن و نغمه سرایی را در قالبی منسجم گردآوری کند.

این تلاش به تولد دیوان ارجمند «شاخه طوبی» انجامید؛ اثری که نامش برگرفته از شجره طیبه طوبی در بهشت برین و نمادی از قد و قامت مطهر حضرت فاطمه زهرا (س) و فرزندان معصومش است. شاخه طوبی تنها یک دیوان شعر کلاسیک نیست، بلکه شناسنامه تاریخی، عاطفی و حماسی نسلی است که پای عهد عاشورایی خویش با خون امضا کردند.

این کتاب در قالبی نفیس با جلد سبز زیتونی، آکنده از قصاید، غزلیات، مرثی، نوحه ها و شورهایی است که هر کدام در بستری از رخدادهای تاریخی سروده شده اند. از ابیات حزن انگیز سحرگاهان رمضان تا نوحه های آتشین شب های عملیات، از چکامه در رثای مدافعان غریب حرم تا سروده های استوار در تبیین ولایت مداری، همه در این مجموعه جای گرفته اند.

در مراسم رونمایی باشکوه این اثر، چهره‌های ماندگار ایشار، فرهنگ و مداحی گردهم آمدند تا نه فقط از یک کتاب، بلکه از ایستادگی چهل‌ساله پیرغلامی تجلیل کنند که هیچ‌گاه سنگر مبارزه را ترک نگفت. اساتید بزرگ ستایشگری بر این حقیقت پای فشردند که اشعار ژولیده، پیوندی ناگسستنی میان سوز دل و معرفت عقلانی برقرار ساخته است؛ ویژگی ممتازی که شعر او را از ابتذال و روزمرگی مصون داشته است.

شاخه طوبی مرجعی مطمئن برای ذاکران جوان شد؛ آنان که در جست‌وجوی اشعاری مستند به روایات و مقتل صحیح، آراسته به فصاحت کلام و حامل پیام بیداری هستند. ژولیده در این کتاب نشان داد که شعر آیینی اصیل، ادامه رسالت دعبل خزاعی، فرزдық و کمیت اسدی است؛ شاعرانی که جان و آبروی خویش را در طبق اخلاص نهادند تا پرچم حق در محاق نماند.

این مجموعه، سند افتخار جانبازی است که با دست‌های لرزان اما اراده‌ای پولادین، در اوج دردهای ناشی از ترکش‌های شلمچه، واژه‌ها را صیقل داد تا مرثیه‌ای ماندگار برای آیندگان به یادگار بگذارد؛ اثری که بوی خاکریزهای خیس، شب‌های قدر مسجد ارک و عطر چادرهای گردان میثم از یکایک صفحاتش به مشام می‌رسد.



موخره: امتداد سرخ عاشورا؛ میراث ماندگار مجاهدت و مداحی بصیر

"کارنامه پرفرازونشیب حاج محمود ژولیده، آینه‌ای تمام‌نما از هویت اصیل رزمنده-مداح در سپهر تاریخ معاصر ایران است."

با درنگ در فصول گوناگون این زیست مؤمنانه، می‌توان خطوط برجسته‌ای را ترسیم کرد که مرز میان مداحی اصیل و الگوهای انحرافی را مشخص می‌سازد. ژولیده هیچ‌گاه هنر ستایشگری را به حنجره‌نوازی بی‌محتوا یا کاسبی در آستان اهل‌بیت تقلیل نداد.

میراث او بر پایه سه رکن استوار است: فداکاری صادقانه در میدان رزم، تسلط و تعهد به شعر فاخر آیینی، و حضور خستگی‌ناپذیر و بصیرت‌افزا در کوران حوادث سیاسی و اجتماعی جامعه. او تجسم عینی مداحی بود که پیش از دعوت دیگران به بذل جان، نیمی از کالبد خویش را در مسلخ شلمچه تقدیم دوست کرده بود.

میراث ماندگار ژولیده به ما می‌آموزد که هیئت انقلابی سکولار نیست و نمی‌تواند کنج‌نشین و بی‌تفاوت به سرنوشت مستضعفان و جبهه مقاومت باشد. در زمانه‌ای که امواج تهاجم نرم در پی آن است تا هیئت‌های مذهبی را از محتوای ظلم‌ستیز تهی سازد و روضه‌ها را به سنتی بی‌خطر برای طاغوت‌های عالم بدل کند، صدای ژولیده و طنین قلم او همچنان هشدار می‌دهد.

اشعار او نشان داد که نوحه حضرت علی اکبر (ع) باید جوانان مدافع حرم را به دمشق و حلب بفرستد و نوحه حضرت عباس (ع)، غیرت پاسداری از حرم جمهوری اسلامی و خیمه ولایت فقیه را در دل ها شعله ور سازد.

این همان کارکردی است که ائمه معصومین (ع) از شعرای شیعه انتظار داشتند.

علاوه بر این، شیوه زیست او بر روی صندلی چرخدار، الگویی درخشان از تاب آوری و جهاد مستمر برای خیل ایثارگران و جانبازان است. ژولیده هرگز مجروحیت و دردهای جانکاه خود را بهانه ای برای بازنشستگی از آرمان ها ندانست، بلکه آن را مدال افتخاری شمرد که وظیفه اش را در پاسداری از خون یاران شهیدش دوچندان می کرد.

نسل نوین مداحان و شعرای آیینی، بیش از هر زمان دیگر نیازمند بازخوانی سیره نظری و عملی بزرگانی چون ژولیده هستند تا بدانند شعر روضه باید از چشمه تقوا، درد دین، مقتل شناسی و آزادگی بجوشد. پرچمی که محمود ژولیده در امتداد عاشورا برافراشت، مشعلی فروزان است که تا پیوند انقلاب اسلامی با نهضت جهانی موعود، راهیان طریق هدایت را رهنمون خواهد بود.

«این ویلچر برای من محراب سجود شکر و منبر فریادگری است...
اگر چشم راستم در شلیچه رفت، چشم باطنم را روشن گردان؛ و اگر
پایم در خاکریزها جاماند، گام هایم را بر صراط ولایت ثابت قدم بدار.»

حاج محمود زولیده:
ایستاده بر بلندای غیرت تا آخرین قطره خون.



سخن آخر: ایستاده بر بلندای ویلچر؛ وصیت دل سوختگان ولایت

اگر از من بپرسند والاترین قله‌ای که در این سال‌ها فتح کرده‌ای کدام است، نه از شعرهایم در دیوان‌ها سخن خواهم گفت و نه از مجالس پرشور هزاران نفری که نوایم در آن پیچید؛ پاسخ من تنها یک جمله است:

«نوکری در آستان آل‌الله و پایبندی به عهدی که با داوود عابدی و شهدای گردان حنظله در خاکریزهای دوکوهه بستم».

امروز که بر این چهارچرخ آهنین نشسته‌ام، احساس اسارت در تن ندارم؛ چرا که این ویلچر برای من محراب سجود شکر و منبر فریادگری است. به چشم سر اگر بنگری، پایی برای ایستادن نیست، اما به چشم دل، بر بلندترین ستیغ غیرت ایستاده‌ام؛ ایستاده به احترامی ابدی در پیشگاه مولایم اباعبدالله الحسین (ع) که جان ناقابل ما فدای یک تار موی اصحاب باوفایش باد.

وصیت و کلام پایانی این کمترین خادم به جوانان پاک‌نهاد و ستایشگران نوحاسته، یک کلمه است: «اخلاص».

مبادا زرق و برق مجالس، هیاهوی نام‌ها و شمارش پسندهای مجازی، پای دلتان را بلغزاند. روضه خوانی برای اهل‌بیت، پیشه و شغل نیست؛ آتش‌گرفتن است. کسی می‌تواند دل‌ها را بسوزاند که نخست خود در کوره عشق و معرفت سوخته باشد.

شعر خوب بگویید، مستند بخوانید، اما بالاتر از همه، با مردم و دردهای شان همدرد باشید.

هیئتی که صدای مستضعف نباشد و در برابر ظلم قد علم نکند، با خیمه حسینی بیگانه است. خیمه حسین (ع) خیمه قیام، مبارزه و ایثار است.

نگذارید یاد شهیدان غریب شلمچه، فکه، طلائیه و مدافعان حرم از در و دیوار حسینی‌ها پاک شود؛ هر صندلی و جایگاهی که امروز داریم، با خون صدها لاله پرپر آبیاری شده است.

در فرجام این نغمه‌ها، رو به سوی مشهدالرضا و قبله‌گاه دل‌ها در کربلا دست توسل دراز می‌کنم و با سری افکنده و دلی امیدوار می‌گویم: بارالها، اگر چشم راستم در شلمچه رفت، چشم باطنم را به دیدار جمال مهدی فاطمه (عج) روشن گردان؛ و اگر پایم در خاکریزها جا ماند، گام‌هایم را بر صراط ولایت ثابت‌قدم بدار.

تا آخرین رمق و آخرین ضربان قلب بر این چرخ‌ها خواهم چرخید و جز مدح علی و آل علی و دفاع از بیرق ولایت نخواهم سرود. ما تا آخرین قطره خون، بر همان عهد ازلی مانده‌ایم؛ پایدار، مجنون و ایستاده تا شهادت. پایان _ ارادتمند : ناصرکاوه _ 26 مهر 1405

بوم زنده حماسه و مرثیه

از سنگرتا سیاهه: کیمیاگری رزمنده
و شاعر جانباز، حاج محمود ژولیده



روایتی از تبدیل زخم‌های فیزیکی
به سلاح جاودان شعر

ناصرگاوه



«رزمنده خط شکن»

- نبرد با باروت و گلوله در گردان حنظله
- تقدیم نیمی از پیکر در سهراهی شهادت شلمچه



«حماسه سرای بصیر»

- نبرد با واژه ها علیه نفاق و شبیخون فرهنگی
- ویلچر به مثابه سنگر نوین برای جهاد تبیین

ایرجیس

ریشه هادر خاک اشک و اصالت

محلات جنوب شهر (محلله های سرچشمه و پامنار)؛ تولد در سال ۱۳۴۱ در اتمسفری آکنده از عطر هیئت های اصیل بازار.

تنفس پای منبر پیرغلامان -
حاج احمد صالح، شاه حسین
بهاری و اکبر ناظم.

اولین منظومه در ۱۱ سالگی -
اولین منظومه در ۱۸ سالگی؛
سرودن در بدرقه مادر به حج
ابراهیمی، پیش از عزیمت به
خط مقدم.







کوره گدازان شلیچ: عملیات کربلای ۵

زمستان ۱۳۶۵. اصابت مستقیم راکت بالگرد بعثی در نفوذناپذیرترین خط دشمن.

سه راهی شهادت

چشم راست: متلاشی شده بر
اثر اصابت ترکش گداخته.

ستون فقرات و لگن: خرد شده بر
اثر امواج سهمگین انفجار.

پای راست: قطع شده از بیخ ران.

در اوج خونریزی و بی حسی،
زمزمه «یا زینب (س)» بر لب
داشت و تسلیم مرگ نشد.





ویلچر به مثابه منبر: یک دگردیسی شگرف

فدای نیمی از
کالبد در
دوزخ شلمچه.

تولد صدایی که
سه دهه، خط شکن
جبهه فرهنگی شد

جنگ برای او با جراحت تمام نشد؛ صندلی چرخ دارش سنگری نوین برای شلیک واژه ها شد.

شبی یاران درون خیمه بودند
همه آهنگ حمله می سرودند
که فرمان آمد ای یاران بیایید
برای حمله ای آماده باشید
به سر دوران هجر و رنج آمد
زمان گریلای پنج آمد
همه با اشک شوق و روی خندان
شدند آماده دیدار جانان
عجب شوری درون خیمه ها بود
که ذکر حضرت زهرا به پا بود
یکی می گفت یا رب کن عنایت
دهم این جان ناقابل برایت
ره دشت و ره صحرا بگیرم
تقاضای سبلی زهرا بگیرم
یکی می گفت با آوای خسته
کجایی مادر پهلوشگسته
قسم بر حیدر و بر کودکان
بگیرم انتقام از دشمنانت





THE LIVING FRONTLINE NOTEBOOK

بسترازارحت

عجب شوری درون خیمه ها بود
که ذکر حضرت زهرا به پا بود

یکی می گفت یارب کن عنایت
دهم این جانِ ناقابلِ برایت

ره دشت و ره صحرا بگیرم
تقاص سیلی زهرا به بگیرم



غوغای خیمه ها

گره زدن انگیزه مجاهدت
به دفاع از مکتب اهل بیت و
خونخواهی حضرت زهرا (س).

شب یاران درون خیمه بودند/
همه آهنگ حمله می سرودند...
تقاص سیلی زهرا بگیرم...
زمان کربلای پنج آمد...

انتظار شوق آمیز

فرمان حمله به استحکامات شلمچه
به عنوان پایان دوران هجر و رنج.

پرواز در سه راهی شهادت

تعبیر شب نبرد خونین به عنوان
معراج یاران و آزادی چابک سواران
از قفس دنیا.

شب حمله شب معراج یاران، شب آزادی چابک سواران
همه خوشحال و خندان می دویدند، تو کوی سوی جانان می دویدند

معماری «مکتب هیئت انقلابی» در کنار حاج منصور ارضی

هیئت منفعل

گریه به عنوان سوگواری صرف

سکولار و بی تفاوت به جامعه

حنجره نوازی و سبک های وارداتی سخیف

هیئت انقلابی

اشک به عنوان مقدمه «قیام»
و «بصیرت»

دفاع از مستضعفین، مدافعان حرم
و مبارزه با اشرافی گری



شعر فاخر مستند به روایات
صحیح و مقتل



ارکان سه گانه سلاح واژه ها



کالبدشکافی یک حماسه: شب کربلای ۵

یا فاطمه الزهرا

یکی می گفت با آوای خسته
کجایی مادر پهلوشکسته
قسم بر حیدر و بر کودکان
بگیرم انتقام از دشمنانت

اشاره به رنج فیزیکی
و خستگی رزمندگان
خطشکن پیش از
فرمان حمله.

گره زدن انگیزه نظامی
با اعتقادات شیعی؛
نبرد نه برای خاک،
بلکه برای تقاض سیلی
حضرت زهرا (س).

توصیف شب حمله
به عنوان «شب معراج
یاران» جایی که رزمندگان
با اشک شوق به سوی
شهادت می دویدند.

کالبدشکافی یک مرثیه: مصیبت ارباً ارباً

تصویرسازی بی نظیر از متلاشی
شدن پیکر؛ درک عمیق شاعری
که خود خرد **اندر** ترد شدن
استخوان ها استخوان ها و
ترکیب ترکش و گوشت را در
شلمچه چشیده است.

ز رَهَت با بدنِ پاره گره خورده بهم
همه ارکانِ تنت نیز به یغما خورده...
به تو شمشیر، به من تیر تماشا خورده

زبان حال عاطفی؛ تبدیل درد
فیزیکی (شمشیر) به درد
روان شناختی پدر (زخم زبان و
شماتت دشمن).

زِرْهَت با بدنِ پاره گره خورده بهم،
همه ارکانِ تنّت نیز به یغما خورده

درک شهودی از مصیبت (ارباباً اربا)

ترجمه دردناک و بی واسطه از خرد شدن لگن و متلاشی شدن
مفاصل خود شاعر در اثر اصابت راکت در شلمچه، به استعاره ای
قدسی برای درک عمیق پیکر قطعه قطعه شده حضرت علی اکبر (ع)
در عاشورا. این شعر تخیل نیست؛ روایت یک تجربه خونی است.

رویش «شاخه طوبی»

❁ **عصاره چهل سال اشک و حماسه:** شناسنامه تاریخی و عاطفی نسلی که پای عهد عاشورایی خود را با خون امضا کردند.

❁ **شجره طیبه:** نام‌گذاری شده به یمن قد و قامت مطهر حضرت صدیقه طاهره (س).

❁ **محتوای جامع:** مرجعی متقن برای ستایشگران، شامل مناجات‌های سحرگهان تا نوحه‌های آتشین شب‌های عملیات.





مختصات یک دیدار (آیین رونمایی از کتاب)

زمان: یکشنبه، ۲۶ مهرماه ۱۴۰۵ 

ساعت: ۱۵:۰۰ الی ۱۷:۰۰ 

مکان: میدان فلسطین، سالن اجتماعات سازمان تبلیغات اسلامی 

THE LIVING FRONTLINE NOTEBOOK

بسترِ رازِ رُخ کیمیای فداکاری

آنچه در خاک شلمچه جا ماند

پای راستِ قطع شده از ران



چشم راستِ تخلیه شده



استخوان های خرد شده لگن
و ماه، ها بی تحرکی مطلق
روی تخت بیمارستان



آنچه در افلاک جوانه زد

استجابیت دعای مادر (که پس از
شهادت برادرش احمد در سال ۱۳۶۱، از
خدا خواست یکی از پسرانش بماند)



تولد یک صدای ماندگار شاعرانه
که در کوره درد صیقل یافت



تبدیل شدن صندلی چرخ دار
به یک منبر دائمی و رفیع





«اگر از من بپرسند والاترین قله‌ای که فتح کرده‌ای کدام است، می‌گویم:
نوکری در آستان آل‌الله و پایبندی به عهدی که با شهدای گردان **حنظله و میثم** بستم.
امروز که بر این چهارچرخ آهنین نشسته‌ام، احساس اسارت ندارم؛ چرا که این
چرا که این ویلچر برای من محراب سجود شکر و منبر فریادگری است... تا
تا آخرین قطره خون، بر همان عهد ازلی مانده‌ایم؛ پایدار، مجنون و ایستاده تا شهادت.»

حاج محمود ژولیده - ایستاده بر بلندای ویلچر

